

GILLETTE: BILLED AFTER DEATH

FERDINANDO FREGA



GILLETTE: صورت‌حسابی پس از مرگ

The Art of Attraction · 07

مردن هرگز برایم مسئله نشده بود. برای مردی مثل من، تنها دغدغه انتخاب جا بود، و اگر چنین فرصتی به من داده می‌شد، بی‌تردید بهترینش را انتخاب می‌کردم: تخت زنی که نمی‌شناختمش.

به نظر من، آنجا به مراتب زیباترین نقطه گذر بود میان آنچه هستیم و آنچه خواهیم شد، و همیشه در نظر داشتم اپلیکیشن لذت را هم، به عنوان جهیزیه، با خودم ببرم.

هاهاهاهاهاها

شش بار کمای بالینی تلاش کرده بودند و نتوانسته بودند، با امید به زندگی‌ای که سرسری بین چهل و هشت ساعت تا حداکثر سی روز اعلام می‌شد. اما کسانی که این پیش‌بینی‌ها را می‌کردند اغلب پزشک بودند — همان‌هایی که نسخه‌هایشان را خدمات درمانی عمومی می‌پردازد، و نه فقط آن‌ها: همچنین آن یکی که با معشوقه‌اش به تعطیلات می‌رود، با حق‌الزحمه‌هایی پنهان در نسخه‌های هدفمند برای شرکت‌های داروسازی — و هرگز، هرگز، پیش‌بینی واقعی یک کارشناس هواشناسی.

و هر بار، کنار تخت، آرمیده بود — وقت‌شناس، و تا جایی که به یاد داشتم همیشه همان، همان قطع و رنگ، همان جزئیات، بی‌هیچ سوراخ هوا، انگار به اندازه دوخته شده باشد — تابوتی با برچسب نام: FERDINANDO FREGA.

هیچ‌کس لیخند نمی‌زد، اما تابوت همیشه همان‌جا می‌ماند، منتظر، در حالی که هیئت‌مدیره جهنم تصمیم می‌گرفت آیا صرفه‌اش بیشتر است مرا روی زمین بگذارد تا با gillettenarrative.com روی مخ همه باشم، یا بگذارد به آن مکان منتقل شوم، بی‌تلفن و بی‌پول، جایی که شاید

ALFHABETDEVIL تازه‌ای بسازم که بی‌تردید قالب فعلی آن‌ها را هم به هم می‌ریخت.

و وقتی روشن شد که باید روی زمین بمانم، یک روز حتی فاکتور شرکت کفن و دفن هم رسید، با این شرح در جزئیات و اقلام هزینه:

6 توقف ماشین نعش‌کش؛

ررزو تابوت؛

مدل دوجداره، سایز XXL؛

هشت حامل تابوت، به کار گرفته‌شده برای سی ساعت؛

نگهداری و زمان انتظار در حالت آماده‌باش؛

مالیات و مالیات بر ارزش افزوده.

بهره و تعدیل ارزش.

جمع کل: 3,500 یورو، قابل پرداخت با حواله بانکی ظرف 30 روز از تاریخ فاکتور.

گرفتار این افسون، رفتم مشخصات گیرنده را واریسی کنم، مطمئن بودم اشتباهی رخ داده، و در عوض مشخصات خودم را یافتم، کاملاً درست. هیچ تردیدی نبود: مرده باید هزینه زنده را می‌پرداخت، و این مطالبه جای چون‌وچرا نداشت.

اما هیچ‌کس نمی‌دانست که من کسی هستم که انتظارش را ندارید. بیرون از بیمارستان، در اوقات فراغتم و در انتظار طولانی در خانه، به شرکت کفن و دفن زنگ زدم و خودم را پسر متوفی جا زدم. پس از صرف کمی وقت، یک شوخی پس از شوخی دیگر، و جلب همدلی منشی، او را به شام دعوت کردم، و او بی‌هیچ زحمتی پذیرفت. هرچه باشد، من فقط پسر مرده بودم.

ماجرا را از نزدیک می‌دیدم و می‌فهمیدم بعدش چه پیش می‌آید، وقتی مردی بنا به تعریف مرده به حساب می‌آید — اما می‌توانستم آن را زنده تعریف کنم. همین بود که مجذوبم می‌کرد.

رفتم از خانه‌اش دنبالش. عطری تند و شیرین زده بود، از آن‌هایی که می‌گویند مرا ببر، مال توام. حدود چهل سال داشت، نه چندان در بهار جوانی.

من خیلی بزرگ‌تر بودم، اما در خانواده ما سن همیشه یک نظر بود، نه واقعیتی در شناسنامه، و تازه، آدم با کارت شناسایی‌اش به رختخواب نمی‌رود: آن یکی برای کلیساست، وقتی ازدواج می‌کنی.

بعد از شام به فاکتور مرگ اعتراض کردم — نه به خود خدمات، آن‌ها مقدس و بی‌چون‌وچرا بودند، بلکه به کیفیت و نوعشان، که نه بر سرشان توافق شده بود و نه پیشنهاد شده بودند: سفارش خودکار صادر شده بود. بیچاره سختی لحظه را حس کرد و چاره‌ای جز این نداشت که به من تخفیف بدهد. اما چقدر؟

نمی‌خواستم تهاجمی به نظر برسم — هرچه باشد، من مرده فرضی بودم — پس بخش مالی را به روز دیگری موکول کردم، و او موافقت کرد.

وقت پرداخت پول شام، انگار با جادو، متوجه شدم کیف پولم همراهم نیست، اما او آن‌قدر مهربان و بزرگوار بود که گفت خودش حساب می‌کند، مشکلی نیست. هنوز مبلغش یادم هست: 169 یورو.

وقتی بیرون آمدم، او را به خانه‌اش رساندم و عذرخواهی کردم. توضیح دادم که کیف پولم را با همه مدارکم گم کرده‌ام و آن شب عاشقانه هم در میان اشیای گم‌شده خواهد ماند.

لبخند زد اما چیزی نگفت. سر تکان داد، آن‌طور که فقط زن‌ها بلدند.

حدود یک ساعت بعد برایش پیامک فرستادم که پیدایش کرده‌ام، و بعد سطرهایی که تکانش داد:

می‌دانی، من همانی هستم که فاکتور به نامش است.

به تو گفته بودم که مرده‌ام.

مشکل این است که هنوز زنده‌ام، و همچنان برای شرکتتان خرج می‌تراشم.

آن 169 یورو مدرکش است.

هرگز به مردی که نمی‌میرد اعتماد نکن.

Ferdinando